

## اهمیت و آفاق فقه پژوهی

حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر احمد مبلغی

### چکیده:

در این جلسه که به عنوان مقدمه نشست‌های کارگاه فقه پژوهی است، ابتدا استاد الهی خراسانی به مراحل بایسته جهت توسعه فقه در حوزه اشاره کردند. سپس استاد مبلغی در دو بخش مجزا به اهمیت و سپس آفاق فقه پژوهی پرداختند.

استاد مبلغی در ابتدا به موضوع فقه و نیازهای زمان اشاره و سپس انواع مدل‌های سامان‌دهی موضوعات جدید در فقه را بر شمردند. از دیدگاه استاد مدل‌های زیر قابل توصیه هستند: ایجاد جایگاه برای موضوعات جدید در چارچوب علم؛ عمل ضمیمه‌سازی براساس وضعیت‌های جدید؛ و سوم، توجه به مسایل مستحدثه. ایشان سپس به صور موضوعات مستحدثه پرداختند.

استاد مبلغی در انتهای این بخش (اهمیت فقه پژوهی) به لزوم شناسایی ساختار فقه تأکید کردند. از دید ایشان، سه ساختار در فقه قابل توصیه است: فقه منهجی، فقه مادر، و مجموعه اصلی فقه‌های ایجادی. در پایان نیز ضمن پاسخ به پرسش‌های دقیق حضار، به گستره این ساختارهای پیشنهادی اشاره داشتند.

### مقدمه استاد حجت‌الاسلام‌والمسلمین مجتبی الهی

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا محمد وآلله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم أجمعين. اللهم أخرجننا من ظلمات الوهم وأكربمنا بنور الفهم. اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك برحمتك يا أرحم الراحمين.

### هدف بحث

ضمن عرض خیر مقدم به تمامی حضار، انشاء الله دوره فقه پژوهی بتواند قدم مؤثری در مسیر اعتلای آموزشی فقه اهل بیت (علیهم السلام) و توسعه پژوهش‌های فقهی در حوزه مشهد بردارد. من به عنوان مقدمه چند کلمه‌ای را عرض می‌کنم و سپس در خدمت استاد ارجمند، جناب آفای مبلغی هستیم.

### مراحل لازم جهت توسعه فقه در حوزه

توسعه فقه در حوزه دست‌کم به پنج اقدام نیازمند است که دوره حاضر بخشی از این گام‌ها محسوب می‌شود.

مرحله اول: اجتهدامحوری و تأکید بر یکه تازی حوزه در بین علوم

حوزه باید همچنان بر محوریت فقاهت و اجتهاد پافشاری کند و مراقب باشد این محوریت جابجا نشود. اجتهاد محوری به عنوان غایت تربیتی حوزه و به عنوان وجه تمایز حوزه با رشته‌های مشابه علوم انسانی در دانشگاه اگر مورد غفلت قرار گیرد، عملاً حوزه علمیه از پیشنازی در حوزه علم دینی تبدیل به یک حوزه مصرف‌کننده یا حداکثر گزارش‌گر خواهد شد. این مهم در طراحی‌های آموزشی، در نوع تعامل با استادی، در توسعه رشته‌های تخصصی، در وزنی که دروس مختلف در برنامه حوزه باید داشته باشد، حتماً لازم است که مراعات شود.

بنابراین آنچه که به عنوان نوادرنی‌شی، نوگرایی، تحول و... که می‌خواهد مدنظر قرار گیرد، باید با حفظ محوریت اجتهاد و فقاهت باشد. البته این به معنای انکار نقش سایر علوم انسانی نیست؛ اما از آنجاکه فقه، پیچیده‌ترین و گستردترین و هم تا حد زیادی قدیمی‌ترین دانش اسلامی محسوب می‌شود، اجتهاد بر پایه فقاهت قابل توصیه است.

### مرحله دوم: بسطدادن گرایش‌های تخصصی فقه

توسعه رشته‌ها و گرایش‌های تخصصی فقه است که بتواند فقه را از یک بستر ایستا و محدود، به فروع پیشین به سمت افق‌های جدید رهنمون کند. رشته‌هایی مثل فقه اقتصاد، فقه حکومت، فقه فرهنگ و هنر، فقه حانواده، بحث‌های مربوط به فلسفه فقه و اصول فقه، اینها جزو الزامات توسعه رشته فقه است و گرنه آبی که نتواند به جریان بیفتند خواه ناخواه تبدیل به یک مرداب گندیده خواهد شد.

### مرحله سوم: فقه مقارن و گسترش فقه اهل‌بیت(علیهم السلام) در جهان اسلام

ایجاد و توسعه رویکرد مقارن در فقه نیز جزو مراحل است. فقه ما اگر بخواهد از حالت انفعالی و از حالت طایفی بیرون رود، لازمه‌اش این است که شبیه اقتصاد شود که گفته می‌شود؛ اقتصاد صادراتی، اقتصاد پویا است و مسیر خودکفایی هم از اقتصاد صادراتی می‌گذرد و نه بر عکس. در توسعه علمی هم این چنین است؛ یعنی فقه اهل‌بیت حتی اگر در داخل مرزهای شیعی خودش بخواهد موفق باشد، باید یک فقه هجومی صادراتی با رویکرد مقارن با نظرداشت سایر مذاهب و با نقد آرای رقبای فقهی در جهان اسلام و یا مکاتب حقوق و وضعی ادامه حیات دهد و گرنه یک فقه ساکن درون گرا خواهد بود که حتی از عهده اداره امور فقهی اصحاب مذهب اهل‌بیت(علیهم السلام) و در چارچوب کشورها و مناطق شیعی هم برنخواهد آمد!

حال ارزش این رویکرد مقارن وقتی روشن می‌شود که بدانیم از طرف سایر مذاهب فقهی چقدر تلاش می‌شود. مثلاً مهم‌تر از همه، مذهب خودساخته سلفیه است که مدعی محو همه مذاهب و در تلاش برای محصور کردن همه فرصت‌های مذهبی جهان اسلام به نفع خودش است و با توسعه خشونت و تحجر و هم‌زمان وابستگی به مطامع مادی کشورهای سلطه‌جو، مثل یک بیماری سرطانی در بین علوم اسلامی رشد می‌کند؛ بنابراین توسعه فقه اهل‌بیت(علیهم السلام) در جهان اسلام امروز، ضرورتی دوچندان پیدا کرده است.

## مرحلهٔ چهارم: پژوهش و تحقیق در فقه

به هر حال حیات هر علم به مسایل آن علم و به توسعه و تولید در آن علم است و پژوهش یعنی تضمین اینکه این توسعه، اتفاق خواهد افتاد. البته پژوهش‌های فقهی در سطح بالای آن طبیعتاً در افق مرجعیت و افتاء و فعالیت‌های بنیادین در پژوهشکده‌های بزرگ فقهی هم انجام شده است و هم ان شاء الله انجام خواهد شد. ده‌ها موسسه و پژوهشکده مرتبط با فقه در کشور وجود دارد که می‌توان از طریق شبکهٔ اجتهداد، فهرست آنها را دید.

اساساً خود درس خارج فقه، یک عرصه‌ای برای ارایه پژوهش‌های آن استاد است. با این وجود، نمی‌شود قبل از مرحلهٔ اجتهداد سخنی از پژوهش نداشته باشیم و حوزه در یک سکوت کامل به سر برد و طلاب ما هم از مهارت‌های تولید پژوهشی و حل مسئله بی‌بهره باشند و بعد انتظار داشته باشیم یک‌دفعه در درس خارج یک تفریع اتفاق بیفتد و ناگهان یک علتی که سابقه نداشته است خود به خود باعث ایجاد پژوهش در بین فضایی درس خارج شود! این اتفاق باید از اواخر سطوح بیفتد و باید تمرین انجام شود و الزامات مهارتی هم برای این منظور کافی نیست.

روش تحقیق و روش پژوهش، بخشی کوچک از چیزی است که در پژوهش محوری به آن نیاز داریم. مهمتر از این، تقویت انگیزه‌های پژوهشی و تشخیص افق‌های واقعی و غیرانتزاعی از نیازهای پژوهشی در عرصهٔ فقه است.

از دیگر کارهای مهم، آشنایی با جریان‌های واقعی علم در فقه چه در میان متفکران کشور خودمان و چه در خارج از کشور است و نیز دانستن حوزه‌های ارتباطی فقه با سایر علوم که ما برای غنی‌سازی برخی پژوهش‌ها به آن نیازمندیم.

بنابراین توسعهٔ پژوهش صرفاً با آموزش روش تحقیق اتفاق نمی‌افتد. بگذریم از این نکته که روش تحقیق موجود، غالباً تکنیک‌های پیاده‌سازی تحقیق است که معمولاً به اسم روش تحقیق ارایه می‌شود؛ یعنی روش حل مسئله و تولید علم معمولاً آموزش داده نمی‌شود.

## مرحلهٔ پنجم: نیازمحوری و پاسخگویی فقه

نیازمحوری و پاسخگویی به این معناست که آن دانشی موفق به تولید علم می‌شود که انگیزه‌های بیرونی برای تولید علم داشته باشد. انگیزه‌های درونی غیرازینکه فربه‌ای علم را غیرمتوازن بکند، در قسمت‌هایی انجام می‌دهد که صرفاً به قول آقایان برای ورزش ذهنی فقط مفید است! علاوه بر این هیچ وقت انگیزه‌های درونی جای انگیزه‌های بیرونی را نمی‌گیرد.

خدا رحمت کند شهید مطهری (رضوان الله عليه) که می‌فرمودند: تحول حوزه باید از درون ولی با فشار بیرونی انجام شود و تا فشار بیرونی نباشد حوزه خودش را آماده برای مأموریت‌های جدید نمی‌کند.

## حرکت فقه با مطالبات بیرونی

نکته این است که الان مطالبه بیرونی هست. مثلاً در مستحدثات فقهی یا برای هسته‌های بانکداری در مجتمع اقتصادی کشور، یا شوراهای و مراکز تحقیقاتی مجلس، ریاست جمهوری و قوه قضائیه و جاهای دیگر، باید پاسخ‌گوی مجتمع حقوقی و فقهی در سایر کشورها که به سمت فقه شیعه دست دراز کردند، باشیم؛ بنابراین اگر تولید نداشته باشیم و پاسخ‌گوی نیازهای مردم نباشیم، یک مجموعه منزوى و درون‌گرا خواهیم شد.

این چندگامی که عرض شد مکمل یکدیگر هستند و ما در کارگاه فقه پژوهی که در چهار گرایش (اصول و فلسفه فقه، فقه فرهنگ و هنر، فقه حکومت و سیاست و فقه اموال و اقتصاد) انجام می‌شود، سعی کردیم که جایابی از هر پنج نیاز را تدارک ببینیم.

همه اساتیدی که برای کارگروه‌ها دعوت شدند، تخصص ویژه‌شان بحث‌های بین‌رشته‌ای فقه است و تقریباً تمام اساتید صاحب تأثیر، سابقه تدریس و خیلی از آنها داوران عرصه ملی یا بین‌المللی در آن رشته هستند. یکی از نام‌آورترین آنها هم جناب آقای مبلغی هستند که الان ریاست مرکز تحقیقات مجلس و نیز مرکز تحقیقات دارالتقریب و مذاهب اسلامیه را به‌عهده دارند و جزو بنیان‌گذاران پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در دفتر تبلیغات اسلامی بوده و هستند و البته از مدرسینی که سال‌ها به تدریس خارج در حوزه علمیه قم مشغول هستند.

### استاد مبلغی

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين الهداء المهدىين.

حضور در میان جمع فضلای مشهدی آن‌هم با چنین رویکردي، مسرت بسياري را دربردارد. اميدواريم که اين حرکت که مدت‌زمانی است در مشهد از سوی دوستان فاضل، بخصوص حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین جناب آقای الهی پیگیری می‌شود، با توجه به دغدغه‌های دوراندیشانه‌ای که اين مجموعه نسبت به تحول در علوم اسلامی به‌ویژه فقه دارند، اين حرکت تداوم پیدا کند و تعميق بيشتر يابد و به نتایج خوب پژوهشي و ديدگاهی و مبنائي برسد.

### فقه و نیازهای زمان

فقه باید پاسخ‌گوی نیازهای انسانی چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی باشد و این جزو مسلمات اعتقادات کلامی ما است. طبعاً بسياري از مسائل و نیازها، مسائل و نیازهایی نیستند که در ابتدا یعنی هنگام نزول شريعت وجود داشته‌اند؛ بلکه در بستر زمان به اقتضای تحولات ناشی از زمان و مكان پدید آمده‌اند و فقه باید پاسخ‌گو باشد.

### فلسفه وجودی اجتهاد

از بحث فوق، اجتهاد هم معنا و فلسفه وجودی پیدا می‌کند؛ زیرا اگر اجتهاد نباشد آنچه که در شریعت در قبال این مسایل در حال پیدایش وجود دارد، دست‌نخورده و کشف‌نشده باقی می‌ماند. این اجتهاد است که با ابزار در اختیار، آنها را کشف می‌کند و به جامعه و افراد ارایه می‌کند.

حال آنچه که موضوع بحث است، این است که ما چه تنظیمی و به تعبیر بهتر، چه سازوکاری را درنظر داریم تا موضوعات در حال خلق را – که رشد شدیدی هم پیدا کرده‌اند – درون فقه جای دهیم؟ اینجا دو مقوله داریم:

۱. سامان‌دهی این موضوعات در چارچوب فقه و جایگاه‌دادن به آنها و استقرار آنها در این فضای فقهی؛

۲. پرداختن به آنها.

اما پرداختن را همه می‌گویند و معتقدیم که اجتهاد، پرداختن به موضوعات جدید با رجوع به منابع است. خوب، اجتهاد اگر نباشد همان‌طور که گفتم آن نگاه‌ها یا احکام اسلامی در قبال موضوعات جدید بی‌پاسخ می‌ماند. مجتهد است که می‌رود و کشف می‌کند، این یک مقوله اجتهاد است. یعنی ابزاری برای کشف حکم و احکام و نگاه‌ها و دیدگاه‌های شریعت در قبال موضوعات است که آن خودش هم قابل بحث است.

بحث منهجی؛ یعنی اینکه ما با چه منهجی می‌خواهیم به سراغ منابع برویم. آن منهج بحث مهمی است و تا مدامی که آن منهج شناخته نشود و کمال پیدا نکند و تحول و تطور پیدا نکند با یک منهج ایستا نمی‌شود صدھا و گاهی بیشتر از صدھا موضوع پیچیده امروزی را پاسخ دهید. آن یک مقوله دیگری است و مقوله مهمی هم هست، شاید مهمتر از هر مقوله دیگری است، یعنی دانستن یک شیوه اجتهادی در رجوع به منابع برای دریافت و کشف احکام الهی و رسیدن به موضوعات نوپیدا یا در هر حال خلق تولد یافتن. متنهای فعلاً آن مورد بحث نیست.

### سامان‌دهی موضوعات جدید در فقه

آنکه موضوع بحث یا مورد سؤال قرار گرفت و مقصود است، این است که چگونه موضوعات در درون فقه به نظم آید و بر روی میز اجتهاد گذاشته شود؟ اما مقوله اجتهاد یک حرف دیگری است و چه بسا کسانی بگویند اینکه دیگر سؤال مهمی نیست! خوب، یک موضوعی مطرح می‌شود و فقهیه دنبالش می‌رود و مسئله تمام می‌شود. نه! به این سادگی‌ها نیست. فقه یک دانش است، دانشی متشكل از یک‌سری مسایل و ابوابی که ابواب مسایل را دربرگرفته‌اند. و واردکردن موضوعات جدید در درون فقه یعنی میهمانانی را برای یک علم و بر سر سفره علم و درون خانه آن علم آوردن. بهمین سادگی‌ها که نیست! اصلاً علم با آمدن میهمان، – اگر میهمان خیلی زیاد باشند – فضایش عوض می‌شود، ادبیاتش تغییر پیدا می‌کند و گسترش‌هایی پیدا می‌کند که این گسترش‌ها باید مبانی و زیرساخت‌هایش آماده باشد، و چنین نیست که تصور کنیم با یک ذهن ساده و بسیط که شاید خیلی‌ها هم این‌گونه فکر کنند و

بگویند خوب یک مسئله جدید پدید آمد شما هم به عنوان یک فقیه به دنبال این مسئله برو و بین حکم‌ش چیست.

ما همین ذهنیت‌ها را داریم که علم‌مان توسعه نیافته و در یک حدی مانده و یا اگر هم پرداختیم، پرداختن درستی نبوده است! چون علم باید بپردازد، من که نباید بپردازم. من فقیه باید درون علم بپردازم نه اینکه همین‌طور پیش خودم یک‌چیزی را ایجاد کنم و دنبال کاری بروم و مطالعه کنم. باید علم با همه ابزارش و ظرفیش، بپردازد. بحث علمی باید بشود. علم یعنی نه یک نفر. علم یعنی افراد متعدد درون آن علم بیایند بحث کنند، اجماع کنند، توافق کنند، نقد کنند، با ادبیات خاص ابرام کنند، این مقصود است. پس سؤال مهم است.

### مدل‌های سامان‌دهی موضوعات جدید

سه مدل برای پرداختن یا به نظم آوردن این موضوعات جدید درون علم وجود دارد:

#### الف) ایجاد جایگاه برای موضوعات جدید در چارچوب علم

یک مدل، مدلی است که اتفاق افتاده و آن این است که ما به فضای کنونی علم و به چارچوب‌های علم و حدود و شغور علم دست نزنیم و بگذاریم علم با همین ابوابی که داشته بماند و تنها یک حاشیه‌ای در کنار این علم ایجاد کنیم. شبیه اینکه بخواهیم یک قومی را به عنوان پناهنه در کشور جای دهیم. برخی موضع می‌گیرند که نمی‌خواهند آنها داخل کشور بشوند به دلیل اینکه عوارضی دارند. حالت دیگر هم نه قبول و نه رد است که مثلاً در یک نقطه حاشیه و کنترل شده باشند.

در فقه اتفاقاً از قبل انقلاب، برای مسایل مستحدثه یک حاشیه‌ای بنام «المسایل المستحدثة» درست کردند. وقتی فقه ابواش به پایان می‌رسد، آن آخرهای کار، یک بابی به همین عنوان می‌آورند. این همان به اصطلاح ایجاد یک نقطه برای پناهندگان فقهی است! آنجا همانند پناهگاه همه‌چیز قاطی و مخلوط شده است؛ مثلاً طبیب و غیرطبیب و پزشک و بیمار و اینها همه کار هم هستند، مهندس و دانشمند و عوام، همه یکجا هستند. اینجا نیز همین‌طور است. حالا بعضی‌ها یک‌قدری رعایت می‌کنند و برای همان مسایل مستحدثه، یک تبویب مختص‌ری می‌زنند. پس ایجاد حاشیه برای این مسایل نوپیدای میهمان، این یک راه است.

اما به چند دلیل چنین مدلی، عقلانی و منطقی نیست:

#### اشکال اول: ایجاد این جایگاه، به معنای پذیرش آنها در درون علم نیست

یک دلیلش این است که اصولاً در حاشیه علم، ایجاد یک جایگاه و تخصیص یک فضا به مجموعه‌های جدید، این به معنای پذیرش آن مسایل درون علم نیست. آنچه که ما می‌خواهیم این است که مسایل درون علم بیاید تا همه ظرفیت‌ها مثل همان پناهندگان از ظرفیت‌های کشور که استفاده نمی‌کند بلکه تنها به او ارتقاً از دور متوجه است، یک امکانات کمی از دور متوجه است. ما می‌خواهیم با همه ظرفیت فقه و با همه آن دغدغه‌های عالمان فقه و فقه پژوه به سمت این مسایل، یک مطالعات عمیق

متوجه شود و دچار آن تحول و تطوری که مسایل علم به صورت طبیعی می‌شود، این مسایل هم مشمول آن تحولات و تطورات قرار نگیرند. ما این را می‌خواهیم که درون علم بیاوریم نه در حاشیه وضعیت موقتی! لذا اگر فایده‌ای داشت در این ۴۰ سال، این مسایل مستحدثه آنجا آمده، یک فایده‌ای می‌کرد، اما فایده‌ای نکرده است و اصلاً آیا تأثیری هم داشته است؟!

### اشکال دوم: عدم تنظیم یک ساختار منطقی

دلیل دیگری که باز، نافی چنین مدلی است و نشان می‌دهد این مدل از کارآمدی محروم است، این است که شما اگر این مسایل را در حاشیه قرار دادید، این مسایل براساس یک منطق که در ورای ساختار علم باشد، تنظیم نشده است. ساختار علم باید براساس منطق باشد. ما نمی‌توانیم درون علم به صورت تبرعی و تصادفی و به صورت دلخواه و سلیقگی موضوعات را کنار هم بچینیم و بچسبانیم. این علم نشد، اگر هم علم باشد یک علمی است که در وضعیت مشوش و مضطرب و پریشانی قرار دارد.

حال یک مثالی می‌زنم. این علم اصول ما الآن ساختار پیدا کرده است؛ اما قبل از شیخ انصاری ساختار نداشت. دلیلش هم این است که آن موقع وقتی که می‌خواستند مسایلش را تنظیم کنند تا حدودی براساس یک منطق شناخته شده بود، مثل مباحث الفاظ و غیر الفاظ و... . ولی بسیاری از جایگاه‌سازی‌ها و چیش‌ها حالت تبرعی و ذوقی و سلیقگی داشت و یکی می‌آمد می‌گفت: «مفاتیح الاصول» مفتاح و مفتاح و مفتاح. یکی می‌آمد می‌گفت «قوانين الاصول» قانون و قانون و قانون و قانون. و یکی می‌آمد این چیش را براساس انهار و نهرها، نهر و نهر و نهر و نهر، قرار می‌داد و... . پناهبردن به واژگانی مثل نهر و قانون و از این‌سخن واژگان آن، دل علی شیء فإنما يدل علی عدم وجود ساختار در علم و بر عدم شفافیت منطق ساختاری علم.

تا اینکه یدی با کفایت شیخ انصاری برآمد و او منطق را کشف کرد. ایشان منطقش این بود که ما با سه حوزه کلان مواجه هستیم: یک حوزه شک، دومی حوزه گمان و سومی حوزه علم. حالا از علم شروع کنید، علم، گمان و شک. این وضعیتی بود که شیخ انصاری ایجاد کرد، البته بازهم منطق حاکم بر اصول بتمامه کشف نشده است و لذا ما مشکل ساختاری در علم اصول داریم. کسانی مثل شهید صدر آمدند و می‌خواستند تکمیل کنند ولی باز به آن نقطه کمال نرسیده‌اند. یکی از وجوده علم، وجه ساختاری آن است و این وجه از وجوده اساسی و زیرساختی و زیربنایی و منطق‌بخشن و پایه‌ای برای توسعه علم است، اگر شیخ انصاری آن کشف اساسی را انجام نمی‌داد، امروزه ما این توسعه‌ای را که در علم اصول رخ داده و روی آن بستر شکل گرفته و منطق وجود دارد و می‌فهمند چگونه حرف بزنند، چگونه توسعه دهنند، رخ نمی‌داد. پس علم اصول، یک منطق پیدا کرد.

ساختار فقه هم باید یک منطق داشته باشد. ما نمی‌توانیم همین‌طوری یک ابوابی را کنار هم بچسبانیم و سپس یک مسایل مستحدثه بسیار فراوان را از طریق ایجاد حاشیه در کنار آن مسایل قرار

دهیم، این چه ساختاری دارد؟ در ورای این، چه ساختاری نهفته است؟ ما نمی‌دانیم که جایگاه این مسائل مستحدثه که اینجا آوردید، چه بسا مسائل مسائل مهمی باشند.

### اشکال سوم: معلوم‌نبودن فلسفه وجودی پرداختن به مسائل مستحدثه

وجه سوم هم این است که اصلاً فلسفه پرداختن به مسائل مستجدّه و مستحدثه چیست؟ چرا می‌خواهید به اینها بپردازید؟ یک کلمه برای اینکه فقه پاسخ‌گوی مسائل زمانه باشد و اینها را پاسخ بدهد و پاسخ‌ندادن آن یعنی محرومیت فقه از تحولات و چرخه زمانه و منزوی‌شدن دین و... .

آیا در حاشیه نهادن این مسائل مستحدثه، می‌تواند برآورند و تحقیق‌دهنده به آن فلسفه وجودی باشد و لباس فلسفه وجودی را بر تن این عملتان قرار دهد؟ حاشیه که نمی‌تواند به‌اصطلاح یک فقه عمیق را نسبت به اینها ایجاد کند. این یعنی که شما بعضی از مسائل قدیم را که اساسی نیستند و حتی از سنخ سالبه به انتفاء موضوع شدند، مثل بحث‌هایی که راجع به إماء و عبید و این حرف‌هاست، یا دارای کاربردهای کمی شدند، اینها را همچنان در اصل نگه داشتید و در متن نگه داشتید، آنوقت مسائل بزرگ و پیچیده‌ای که باید حق معرفتی آنها ادا شود و ابتدا شناخته شود و بعد حق فقهی آنها ادا شود، اینها را در یک فضای اتاق به‌اصطلاح سه‌درچهاری به نام «در حاشیه فقه» آوردید و می‌خواهید به اینها هم تحصیل معرفت علمی و ماهوی نسبت به این مسائل پیدا کنید و هم تحصیل معرفت فقهی نسبت به اینها پیدا کنید.

خوب، اینها ادا نمی‌شود. آنچه اصل نیست و کاربرد ندارد و یا اصلاً از بن و اساس منتفی شده است، در متن قرار دادید! آیا این عدل است؟ این فقهی که می‌خواهد عدل ایجاد کند خودش اگر تقسیمات بین موضوعاتش ناعادلانه انجام گیرد، این چه منطقی دارد؟ لذا این مدل یک مدل منسوخ است. این برای مدتی خوب است، این برای اصحاب<sup>الفتوی</sup> و فتوا خوب است، چراکه اصحاب<sup>الفتوی</sup> وقتی مسائلی به آنها ارجاع داده می‌شود ناچارند که یک جایی بیاورند، لذا حالا که هنوز علم برپا نشده است هنوز اینها در درون علم که جاسازی نشده است، ما در کتاب‌های فتوای خود یک بخشی را باز می‌کنیم، یک فصلی را باز می‌کنیم و می‌گشاییم.

بنابراین، این موقتاً خوب است اما حوزه‌های علمیه دو شان در قبال فقه دارند: یک شان فتوادادن و یک شان گسترش علم.

حوزه‌های علمیه باید سریع این تجارت اصحاب<sup>الفتوی</sup> را بگیرند و درون علم بیاورند و آنجا جاسازی کنند. پس آن مدل به درد فتوا می‌خورد آن هم موقت، نه فتواهای اساسی و دائمی. فتوا جزء فقه نیست، فتوا براساس فقه است و آنچه برای دیگران می‌تواند دست‌مایه قرار گیرد، این فتواست. فتوا خودش که فقه نیست، فقه یعنی استدلال‌کردن و اجتهاد‌کردن، نه محصول اجتهاد را برای عموم عرضه کردن! آنکه فقه نیست؛ بلکه خروجی فقه است.

### ب) عمل ضمیمه‌سازی براساس وضعیت‌های جدید

مدل دوم، این است که ما بیاییم از اصل توسعه گام به گام براساس وضعیت‌هایی که پیش می‌آید و بنابر اقتضایات، عمل ضمیمه‌سازی را انجام دهیم؛ یعنی هر موضوعی که اضافه شد ضمیمه کنیم. فرض کنید یک زمانی فقه پزشکی مطرح نبود. آقا فقه پزشکی را اضافه کنید! بعد یک دفعه بحث بانکداری مطرح می‌شود. خوب، فقه بانکداری را اضافه کنید! بعد می‌بینند که ما از فرهنگ بازمانده‌ایم، فرهنگ بالاین‌همه اهمیت و جایگاه محوری و اساسی و بنیادین و ریشه‌ای در جامعه، چرا فقه از فرهنگ باید دور شود؟ آقا فقه فرهنگ را نیز اضافه کنید! بعد می‌بینند تمدن، اصلاً مگر می‌شود فرهنگ را به صورت مشوشی تعریف کرد، باید در یک فضای کلان‌تر و کلی‌تر عمل کنیم؟ آقا فقه تمدن را هم اضافه کنید و هکذا و هکذا، یعنی هرچه که مطرح می‌شود سریع ضمیمه کنید. به این می‌گوییم: عمل ضمیمه‌سازی.

### اشکالات وارد بر این مدل

اشکال اول: این مدل تنها صرف دغدغه است. این هم یک مدلی است که ای کاش همین مدل هم می‌بود! البته الان در دغدغه‌ها هست؛ اما در فقه نیست چون هنوز ساختار فقه عوض نشده است که اینها را درونش جای دهنند. ولی ما که در کنار هم می‌نشینیم و نگاه‌مان به این تحولات سخت زمانه می‌افتد و می‌بینیم مسائل اصلی جاهای دیگری است و ما مشغول یک مسائلی هستیم که حالا هم اگر به آنها نپرداختیم آنقدر پرداختند که از وضعیت کفایت گذشته است.

اشکال دوم: اگر ساختار فقه معلوم نباشد، این اضافه‌کردن‌ها سودی ندارد.

حالا برفرض، یک کسانی هم باشند برای اینکه حالت اجتهادی آن حفظ شود، اینها را مطرح می‌کنیند. آقا اضافه کنید! اضافه کنید! بعد می‌گویند چقدر اضافه کنیم؟ اینکه تمام‌نشدنی است! اصلاً این اضافه‌کردن، اضافه‌کردن به علم نیست! علم باید یک چتر فراگیری داشته باشد که این چتر براساس یک منطقی به اندازه گسترش پیدا کند و زیر آن، این مجموعه‌ها قرار گیرند. شما همین‌طوری ضمیمه می‌کنید، اینکه درست نیست. این چه منطقی دارد؟! بعد نمی‌توانید در مقام عمل آن را اجرا کنید. این هم یک‌چیزی شبیه همان مسائل مستحدثه در حاشیه است که قبلًا گفتم، البته بالاتر ولی شبیه به همان است. منطق باید باشد نمی‌توانیم دائم اضافه و زیاد کنیم. چه روحی در ورای اینها هست؟ ممکن است شما امروز یک‌چیزی را اضافه کنید که به اصطلاح کوچک باشد بعد فردا بزرگ‌تر از آن و در بردارنده آن را اضافه کنید، اینها قسمی هم می‌شوند! اینکه منطق نیست، این فایده‌ای ندارد. علم باید ساختار داشته باشد و چون ساختار ندارد اصلاً جمع‌کردن اینها هم مشکل است و قراردادن آنها هم در کنار هم مشکل است. این هم مدلی است و البته باز این، از قبلی بهتر است!

### ج) توجه به مسائل مستحدله

یک مدل سومی هم وجود دارد و آن توجه به مسائل مستحدله در حال تولد است. الان مدتی است مسائل مستحدله پیش آمده است و دم دروازه فقه شکل متراکمی صفت کشیده‌اند و در نوبت ورود به فضای علم هستند. شاید الان لاقل یک‌چند دهه‌ای است که ما به فکر افتادیم مسائل مستحدله

همین طور مانده‌اند و هنوز راه نداده‌ایم! حالا گاهی کسانی یک تکرساله‌هایی نوشتند؛ اما هنوز در فضای علم نیامده است. خوب این یک بخشی از مسایل مستحدثه تا به اینجاست.

یک بخشی از مسایل مستحدثه هم الآن در حال تولد است و در حال پیدایش است که خیلی زیاد هم هست. و اصلاً هنوز شناسایی نشدنده که بگوییم صفت کشیده‌اند! و در فضای دغدغه‌ای ما وارد شدند. متنهای وارد فقه نشدنده، نه اینها شناسایی نشدنده، اینها موجود هستند و خیلی هم زیادند و گسترده هم هستند.

یک بخشی هم در حال تولد است. چون زمانه که از ما اجازه نمی‌گیرد که ایها الفقه! آیا اجازه می‌دهید ما این موضوع را ایجاد کنیم؟! موضوعات ایجاد می‌شوند. زمام خلق و ایجاد موضوعات و مرگ و تولدشان دست ما نیست، می‌آیند می‌روند و بسیار زیاد هم هستند. همه موضوعات فقه هم که موضوعات مختروعه نیست. موضوعات مختروعه موضوعاتی انگشت‌شمار هستند، بیشتر موضوعات موضوعات غیرمختروعه هستند و دست فقه نیست، فقه باید به سمت آنها برود نه آنها به سمت فقه بیایند، فقه باید برود شناسایی کند و جواب‌شان را بدهد.

### صور موضوعات مستحدثه

ما با سه سخن موضوعات مستحدثه مواجهیم:

۱. صفت‌کشیده‌ها؛ ۲. آنچه موجود است و شناسایی نشده است؛ و ۳. آنچه که در آینده در این روند خلق و تولد بروز و ظهور پیدا می‌کند و در برابر دغدغه‌های فقهی قرار می‌گیرد. چون قرارگرفتن گاهی در برابر فقه است و گاهی در برابر دغدغه‌های فقهی همین فضای جوان است.

حالا ما سه سخن داریم. ما که نمی‌توانیم دائم از عمل ضمیمه‌سازی استفاده کنیم. ما باید بیاییم یکجا این را حل کنیم. یکجا یک منطقی فراگیر را تولید کنیم که کشش استیعاب آن یعنی کشش لازم برای پوشش‌دهی و استیعاب نسبت به آینده‌ها را هم داشته باشد و اگر بنا شد تجدیدنظر بشود این تجدیدنظر باید خیلی حداقلی باشد نه اینکه ما بیاییم از سر عدم خبرویت و از سر عدم مهارت و از سر ندانم کاری و انفعال دائم، ضمیمه کنیم که البته این کار را هم نمی‌کنیم! اینکه نمی‌شود. فقه اگر منطق نداشته باشد و ساختار نداشته باشد، فقه نیست و اصلاً علم نیست، علم باید ساختار داشته باشد.

### ضرورت ایجاد ساختار در فقه

خوب ما چکار کنیم؟ بیاییم آن را یکبار حلش کنیم، بحث کنیم گرچه عالمان و فاضلان بنشینند ولو نه یک روز و دو روز و نه یک جلسه و دو جلسه، بلکه مدت مديدة را وقت مصروف این کنند و این را حل کنند.

### پژوهش‌های بی‌فایده

متأسفانه بعضی جاها گاهی شعار هم می‌دهند و می‌گویند ما باید کاری کنیم یعنی یک پژوهشی داشته باشیم که کاربردی باشد؛ درحالی که این عمل بنیادی است، یک پژوهش بنیادی اساسی است. این

پژوهش بنیادی اگر نباشد تمام پژوهش‌های کاربردی بعدی شما روی هواست، همه پژوهش‌های بعدی شما عدیم الفائد است، بسیاری از پژوهش‌های بعدی شما و پرداختن به آنها دلخوش‌کنک‌های پژوهشی است نه یک پژوهش‌های فی محله و در بستر عقلانی، نه یک پژوهش‌های برآمده از یک منطق. ما باید این را حل کنیم.

آیا شما نمی‌خواهید فقه پاسخ‌گوی مسائل مستجدّه و مستحدثه باشد؟ البته که می‌خواهیم.  
آیا می‌دانید این پاسخ‌گویی با صرفُ الافتاء تمام نمی‌شود؟ بله می‌فهمیم، باید درون علم بیاید و آنجا جای بگیرد.

آیا می‌دانید درون علم آمدن با در حاشیه علم نشستن و تمام چشم را طمع ورزانه به امکانات حداقلی فقه که آیا به آنها برسانیم یا نرسانیم این تفاوت دارد و انجام نمی‌گیرد و درون فقه چیز دیگری است؟ بله می‌دانیم.

می‌دانیم که جاسازی‌های تبرعی و تصادفی و تلبیاری و تراکمی درون علم برای این سیل عظیم مسائل مستجدّه و مستحدثه جاسازی علمی نیست و این علم را خراب‌کردن است! این علم را به تشویش درآوردن است! می‌دانیم باید ساختاری باشد و بباید این ساختار را حل کنید.

از طرفی هم آیا آیه‌ای نازل شده است و حدیثی آمده است و قاعدةٔ فقهی به میان آمده است که باید: آن تبدؤا من كتاب الطهارة ثم آن تنتقلوا الى كتاب الصلاة و من هناك الى زكاة و حج و خمس؟ نه نداریم! اینها یک تجربهٔ فقهی بوده است. ما که نگاه می‌کنیم روزگاری اینها هم نبود، یک چیز دیگری بود، جزئیات حداقلی بود. بعد فقهها نشستند بخصوص تجربه‌های قرن سه و چهار و یک بخشی از آن هم مال اهل‌سنت است و اکثرش هم مال اهل‌سنت است. آنها آمدند این ساختار را پیشنهاد کردند و ما همچنان هزار و اندی سال است درب‌های فقه را به‌سوی مسائل مستحدثه بستیم و بر یک ساختار ثابت آن هم ساختار بشری نه یک ساختار حدیثی، - حدیث که نگفته این کار را بکنید، ساختار برآمده از تجربهٔ بشر مال یک عهدی و قرنی به آن تمرکز کردیم و قداست را هم به آن تزریق کردیم و به چشم قداست هم به آن نگاه می‌کنیم! خیال می‌کنیم حالاً اگر كتاب الصلاة جلوی كتاب الطهارة افتاد یا كتاب الزکاة جلو افتاد، دیگر حالاً آسمان، زمین می‌افتد یا بالعكس!

ما اصلاً حاضر نیستیم ساختار را عوض کنیم! غافل از اینکه آسیب این وضعیت توهیمی این ارزش انگاشته بیشتر است. و البته نه ارزش، اینکه ارزش نیست بلکه یک کار بشری است. آموزش و شیوه‌های آن، کار بشری است و هر از چندگاه باید عوض شود. ساختار علم با توجه به مسائل جدیدی که در برابر علم قرار می‌گیرد باید براساس یک منطق عوض شود. ما به‌حاطر این ارزش انگاشته ارزش دین را در جامعه عملاً کم می‌کنیم؛ چون دین با این ساختار علم نمی‌تواند به مسائل مستحدثه و مستجدّه بپردازد. چون نمی‌تواند بپردازد درنتیجه می‌گویید، نتیجهٔ تابع اخس مقدمتین است.

درنتیجه همه می‌گویند فقه پاسخ نگفت! بعد یک عده‌ای هم به غلط برداشت دیگری را بر این اساس بیان می‌کنند و می‌گویند دین پاسخگو نیست! درحالی‌که بین دین و فقه فرق است. دین پاسخ‌گوست. دین، شریعت دارد و شریعت پاسخ‌گو است، متنها شریعت را چه کسی پاسخ‌هایش را کشف می‌کند؟ فقه و تنها راهش هم فقه است. نه اینکه خیال کنید اگر فقه را منها کردید یک راه دیگر هست، نه! متنها فقه باید پاسخ‌گو باشد. فقه باید بتواند از شریعت بگیرد و شروطی دارد که یکی از شرط‌های لازمش «ساختار فقه» است. یعنی وابسته به همین ساختاری که عرض می‌کنم، همین جاسازی و جاده‌ی. البته جاده‌ی منطقی نه جاده‌ی براساس ذوق و سلیقه و وضعیت دلخواهانه.

### شناسایی ساختار فقه

باید یک ساختاری را شناسایی کنیم. حالا البته آنچه که من عرض می‌کنم نمی‌خواهم بگویم اینکه می‌گوییم درست است، چون این ساختار کار یک نفر و دو نفر که نیست بلکه باید بیایند بحث کنند. می‌خواهم درواقع یک تحریک و یک نقطه عزیمتی صورت گیرد. می‌خواهم بگویم که این نوع منطق‌ها را باید ایجاد کرد، حالا من یک‌چیزی می‌گوییم از این باب که یک ساختاری را عرض کرده باشم ولو ناقص هم هست.

البته قبل از بیان آنها باید بگوییم: ایجاد این ساختار با احتیاط و ترس و اینها هم فایده ندارد. یعنی بگوییم آقا! اگر ما بخواهیم بگوییم ساختار علم را عرض کنیم حالا یکجا ی شاید یک کسی خوشش نیاید. خوب اگر بخواهی این‌گونه حرف بزنی نمی‌شود کاری کرد و همیشه همین‌طور می‌ماند. با این روند به دین هم ضربه می‌خورد و لذا باید حرف زده شود و حداقل در فضای خودمان تحمل داشته باشیم که ساختارهایی را عرضه کنیم و باید و مطرح شود. می‌گویید عدم خوف از ملامت لائم در فضای علمی هم هست، یک کسی ابتکار نکند یا به سمت ابتکار نرود لآن‌هه یخاف لومه لائم، یک کسی به فکر تغییر ساختار یا پیشنهادهایی در این زمینه نباشد لآن‌هه یخاف لومه لائم. اینکه نمی‌شود! اگر این‌طور باشد باید ۲۰۰-۳۰۰ سال بگذرد، بعد که آب از سرگذشت و نسل‌ها از دست رفتند و دیگر فقه به تمام‌معنا متهم شد که غیر قادر علی اجابة المستجدات، آنوقت ما باشیم گریه کنیم، اشک بریزیم که ای‌وای! چه فرصتی از دست رفت!

باید همین حالا به فکر باشید! حداقل در آن حوزه‌ها بحث کنیم، البته اگر این منطق و این سیر بحث را قبول داریم. حالا یک کسی ممکن است سیر بحث را قبول نداشته باشد و اشکالی کند و خرده‌ای بگیرد، همین را هم بحث کنیم که اصلاً این منطق درست است یا نه؟

### ساختار فقه (فقه منهجی، فقه مادر، مجموعه اصلی فقه‌های ایجادی)

#### فقه منهجی

ضرورت فقه پژوهی از سه منظر حوزوی، ملی و بین‌المللی (فرامنطقه‌ای) است. حالا من این‌گونه عرض می‌کنم که ما سه سinx فقه را می‌توانیم ایجاد کنیم و لا غنى لأحدها عن الآخر. این سه سinx باید

هر سه باشد، نمی‌شود شما یکی را درست کنید و مابقی را نه. سه سخن باید باشد، محصول آن مباحث ایجاد یک عنصر منهجی است که در استنباط باید صاحب استنباط و مجتهد واجد این عنصر باشد و این عنصر را به استنباطش تزریق کند.

ما یک مجموعه‌ای از فقههای مان فقههای منهجی هستند؛ مثال می‌زنم و در مثال هم مناقشه نیست ولی از باب تقریب به ذهن، اهل سنت یک فقه المقادصی دارند که فقهی منهجی است. فقه المقادص مثل فقه پژوهشگری نیست، فقه اقتصادی نیست، یک فقه منهجی است. یعنی اگر این فقه بارور شد و به کمال آمد و در آن مباحث لازم مطروحه گشت، حاصل آن این می‌شود که شما عنصر المقادص را در استنباطتان با یک مهارتی و با یک قدرتی می‌دانید.

ما یک سال جایی رفته بحث فقه، نگاه به آینده مطرح شد. نگاه به آینده به یک معنای خودش، یک فقه منهجی است؛ یعنی اگر شما این فقه را بحث کردید و به انجام آوردید این در شما یک عنصر منهجی را ایجاد می‌کند. به خصوص مسایل جدید به گونه‌ای است که بخشی از ماهیت آن در حال است و بخشی از آن در آینده است. اگر این تعبیر درست باشد یعنی همه ماهیت یک موضوع هنوز کامل نشده است، بخشی از آن در حال است و بخشی در آینده. لذا شما باید نگاه به آینده داشته باشید تا موضوع را بشناسید؛ زیرا موضوع، موضوع فیزیکی نیست که تحقق یابد، هنوز که نیامده تحقق ندارد. نه! این طور نیست. اصلاً آینده‌ها در هم آمیخته شده‌اند.

من معتقدم «فقه تمدن» هم از همان سخن فقه منهجی است. فقه تمدن، یک نگاه تمدنی در استنباط همیشه باید داشته باشید و فقه اجتماعی و فقههای دیگر. ما یک مجموعه‌ای از فقههای این را باید ایجاد کنیم که اینها فقههای منهجی است و باید شناسایی شوند. طوری که این فقههای منهجی به گونه‌ای است که لو لم يكن الفقيه مسلح بهذه الموارد من الفقه، فقهه ناقص.

### قواعد فقهیه و فقه منهجی

ما دو چیز داریم: یکی مفردات منهج داریم، مفردات منهج اینها مثل قواعد اصولی، قواعد فقهی، اینها مفردات هستند. و یکی هم منهج داریم که این منهج همیشه دو چیز است: یا یک رؤیت است که این رؤیت را باید به شکل منضبطی در فقه حفظ کنید، (یک دیدگاه است) و یا منهج یک چینش است. ما نمی‌توانیم قواعد اصولی را هم به اصطلاح تحت این عنوان‌ها جای دهیم، مگر اینکه اصطلاح‌تان را گسترش کنید. آنها مفرداتی هستند که در منهج بکار گرفته می‌شوند، یا مفردات رجالی، یا مفردات قاعده‌ای یا چیزهای دیگر، اینها باید در جای خودش بحث شود. فقه منهجی یک مجموعه‌ای است.

### فقه سیستمی و ساختارگرا با فقه منهجی

سؤال: فقه سیستمی می‌تواند مثال دیگر باشد یا فقه ساختارگرا؟

استاد: می‌تواند، به این معنا که اصولاً ما باید هم همین کار را بکنیم، منظومه‌انگاری، باید واژه مناسب برای آن پیدا کرد که شما وقتی یک استنباطی را خلق می‌کنید، نگاه‌تان به این حکم مستبنَط باید

چنان باشد که در تعامل با مستنبطات دیگر قرار گیرد. متنهای اینجا یک بحث پیچیده‌ای هست که آیا ما در فقه عادی خود هم باید نگاه سیستمی را به عنوان یک منهج داشته باشیم یا نه؟

ما دو مقوله داریم: یک نظام فقهی داریم که کشف و ساختن آن بر عهده نظریه فقهی است و یک فقه عادی داریم. این فقه عادی از کلان آن منظومه و نظام ساخته شده ارتزاق می‌کند؛ اما نه اینکه خودتان بیایید و دوباره اینجا بساط سیستم را راه بیندازید! بله، شما براساس نظریه‌تان فقه عادی‌تان را شکل دهید که در واقع یکی از عناصر منهج این است که نظریه‌ها باید در فقه سایه بیفکند، بله این حرف جای اساسی دارد.

از این سخن که بگذریم یک مجموعه‌ای از فقه داریم. یعنی باید مجموعه‌های «فقه مادر» را بسازیم، یعنی یک فقه‌هایی هستند که اینها براساس منطق جدید ساختار معنا پیدا می‌کند.

سؤال: فرق قسم اول با اصول چیست؟

استاد: در ارتباط با اصول دو جواب می‌شود داد. یک جواب این است که شما هر آنچه که از مفردات منهج پیشتر در قالب یک علم موضوع و مورد مطالعه و بحث قرار گرفته، دست به اصطلاحات گذشته و علوم ساخته شده نزنید؛ مثلاً علم اصول آمده بخشی از مفردات منهج را بر دوش گرفته است.

سؤال: اعم از مفردات منهج؟

استاد: نه اصول مفردات است. اصول به هیچ‌وجه به خود منهج یعنی چیش نمی‌پردازد و فقط مفردات را بحث می‌کند. علم رجال فقط مفردات رجالیه بخشی از مفردات منهج را بحث می‌کند، علم قواعد فقهیه اگر بشود اسمش را علم گذاشت یا فن فقهی، فقط و فقط یک بخشی از مفردات را، به منهج نمی‌پردازد، اعمال منهج در استنباط قرار می‌گیرد چون شمایِ مستنبط، این منهج را اعمال می‌کنید، شناخت منهج آن فاقد علمی است که به آن بپردازد که ما می‌گوییم اگر فلسفه فقه بیاید و پا بگیرد و استقرار پیدا کند او (فلسفه فقه) به منهج می‌پردازد نه به مفردات.

### مأموریت فلسفه فقه

ببینید در فلسفه فقه نمی‌آید بگویند که آیا اصلهُ الظهور درست است یا نادرست؛ بلکه بحث در فلسفه فقه این است که این اصلهُ الظهور به عنوان منهج اگر خواست بحث شود، این اصلهُ الظهور چه جایگاهی دارد، آیا جایگاه اولی در این منهج دارد یا نه؟ شما باید بروید و آن فهم‌هایی را که شاکله‌ای را تشکیل می‌دهند تشخیص بدهید. فلسفه فقه می‌رود به آن فهم‌ها که از درون این شاکله ظهور خاص بر می‌آید، بحث‌های دیگر هم مطرح می‌کند. بعد چیش را بحث می‌کند که آیا اول کتاب، بعد سنت، بعد اجماع؟ یا اول اجماع بعد سنت بعد کتاب؟ فلسفه فقه بحث‌های چیشی را انجام می‌دهد: مناسبات مفردات را با هم از یک طرف و شکل‌گیری دیدگاه‌های نسبت به مفردات را براساس فهم‌شناسی و پیش‌فرض‌شناسی از طرف دیگر. این بحث‌ها منهجی و روشنی است و حاصلش منهجی و روشنی می‌تواند باشد. البته بعضی از آنها هم منهجی نیست. مثلاً پیش‌فرض‌شناسی همیشه روشنی نیست.

بخشی از فلسفه فقه در واقع روشی است، ولی فقه المقادص اینکه در اصول بحث نشده است، آن هم فقه المقادص با این معنای خاچش که شما می‌روید مقاصد را شناسایی می‌کنید.

### گستره فلسفه فقه

حالا البته اینجا یک بحثی هست که آیا ما بباییم فلسفه فقه را آنقدر توسعه دهیم که فقه المقادص درون آن بحث شود؟ یا اینکه فقه المقادص را جدا بحث کنیم؟ من معتقدم که جدا بحث شود. یعنی کلیاتی را در فلسفه فقه بحث کنیم که اختصاصاتی دارد. مثلاً اینکه مقاصد چند تا هستند. الان خود سنی‌ها بحث می‌کنند می‌گویند مثلاً عدالت هم جزو مقاصد است، حریت هم جزو مقاصد است. من معتقدم باید یک بخشی از فقه‌های این‌طوری را داشته باشیم، اینها فقه منهجی هستند.

### فقه مادر

بخش دوم، مجموعه‌هایی از فقه که مادر هستند که توجیه این در مثال‌هایی که بعداً عرض می‌کنم روشن می‌شود.

### مجموعه اصلی فقه‌های ایجادی

یک بخشی هم مجموعه اصلی فقه‌هایی است که ایجاد می‌کنیم. من معتقد نیستم که برویم فقه اقتصادی، فقه پژوهشی و... یعنی همین چیزهایی که الان باب شده است. را با بی‌احتیاطی توسعه بدھیم. این یک مقداری بی‌احتیاطی است و شاید این به یک نوع ضمیمه‌سازی باشد! یعنی همان نوعی که آسیش را گفتم. من این‌گونه معتقدم – طبعاً طرح اولی است و نیاز به نقد و انتقاد و تکمیل و تغییر هم داشته باشد. که ما بباییم و چندرشتۀ فقهی به این صورت باز کنیم: یکی فقه حقوق. حقوق نه این حقوقی که علم حقوق است، حق، اصولاً فقه حقوق، داخل این فقه حقوق همه مباحثی که در فقه مطرح شده است و بر دوش خود اثبات حق یا نفی حق را دارد اینجا بیاوریم، حقوق بشر هم اینجا بیاوریم، در حقوق بشر اگر وارد نشوید خیلی دیر شده است، الان بحث اصلی جامعه اسلامی و بشری حقوق بشر است، فقه که نمی‌تواند از دور بگوید باطل است، باطل است! باید خودش وارد شود و حرف بزند، ما کجا در فقه داریم و اینکه من فقیه از بیرون یک حرفی بزنم که این فقه نیست، باید در خود فقه بحث شود، باید مفصل بحث شود و به آن جایگاه دهید. لذا مهم ترین بحث الان همین حقوق بشر است که در فقه اصلاً بحث نمی‌شود! حقوق بشردوستانه جزو فقه حقوق است و ما آن را اینجا بحث می‌کنیم. اینها فقه مادر است که فواید و برکاتش در همه‌جا بروز پیدا می‌کند.

دیگری فقه ارتباطات است. این فقه ارتباطات هم به نظر من یک عرض عریضی دارد از فقه جهانی‌شدن، مسایل جهانی‌شدن؛ زیرا مصب جهانی‌شدن ارتباطات است؛ حالا چه ارتباطات معلوماتی چه ارتباطات تجاری، مصبش یعنی آن خاستگاهش و آن بستری که روی آن سوار می‌شود، همین بحث رسانه و بحث فضاهای مجازی و هرچه که در ارتباطات است همین‌جا آدم بگنجاند، این هم فقه مادر است، به یک معنا فقه‌های بستر است.

بعد ما یک فقه مناسبات اجتماعی باید داشته باشیم. فقه مناسبات اجتماعی گاهی مناسبات اجتماعی ملی درون یک کشور است (حبُّ الوطن من الإيمان) که هر کسی یک وطنی دارد؛ و وحدت ملی که از اینجا نشئت دارد.

خوب فقه سه تا وضعیت می‌تواند نسبت به وحدت ملی داشته باشد: یک وضعیت خشن، اصلاً نزدیکش نشود کما آنه لا یقترب منه الآن، کاری با آن ندارد؛ دوم، یک وضعیت تخریبی یعنی اصلاً به‌گونه‌ای ما ورود پیدا کنیم یا فتوا دهیم یا حرف بزنیم و یا استنباط کنیم که این خروجی‌ها وقتی در جامعه می‌آید آن وحدت ملی را به هم می‌ریزد. فرض است ما که نمی‌گوییم هست، می‌گوییم فرض است؛ و سوم، تثبیت و تعمیق‌بخشی به وحدت ملی. می‌گوید این وحدت ملی واجب است، حدودش را بیان می‌کند، صغورش را بیان می‌کند، کجا می‌شود کجا نمی‌شود، اینها را بیان می‌کند، خود وحدت ملی را بحث می‌کند یا مباحث متعلق به آن را و نمی‌گوید وحدت ملی چه ربطی به فقه دارد.

وقتی که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مالک اشتر را به مصر فرستاد به او فرمود:

«و لا تنقض سنة صالحۃ عملت بها صدور هذه الأمة واجتمع بها الألفة، صدور هذه الأمة» خطابش به امت اسلامی که نبود، بلکه امت مصر بود. یعنی برای اسلام یک امت، و در زمرة آن امت، وحدت ملی آنها هم مهم است: اجتمع بهما الألفة، الفت آنها، آنها هم که سنت صالحه‌شان سنت اسلامی که نبود، آنها تازه‌مسلمان شده بودند، سنتی بود که کارکرد وحدت‌بخش داشت: اجتمع بهما الألفة، خوب، این یک بحث مهمی است. مناسبات اجتماعی، امنیت ملی، پیشرفت ملی. فقه باید به پیشرفت ملی نزدیک شود و اصلاً بحث‌های عمران و آبادی و اینها را باید روشن کند و اینها مباحث خردمند زیاد دیگری هم دارد؛ مثل معنویت در فضا و سطح ملی.

### مسئله اخلاق و معنویت و فقه حاضر

اینجا می‌گوییم یکی از اشکالات اساسی ما این است که فقه الآن به حدی رسیده است (البته اینها اشکالات درون‌گروهی خودمان است و قابل عرضه نیست ولی) که گویی کاری به کار معنویت ندارد! فقه چکار دارد که معنویت در چه وضعی هست، معنویت ایجاد می‌شود، ایجاد نمی‌شود، چه باید کرد؟ این می‌گوید من خروجی‌های خودم را می‌دهم که به آن عمل شود حالا درواقع این در چه مسیری قرار می‌گیرد، اخلاق را تعمیق می‌بخشد یا نمی‌بخشد؟ خوب اینها باید بحث شود. مگر پیش حضرت امام باقر (علیه السلام) بحث نکردند که فلانی فقیه است، فرمود: فقیه کسی است که مردم را از خداوند ناامید نکند. فقه یک فضاهایی دارد که اینها ابعادش است، بعدها اگر گرفته شد گویی خودش نابود شده است!

این جسم را که شما نگاه می‌کنید با ابعادش می‌بینید یا لمس می‌کنید. اخلاق و معنویت اینها ابعاد هستند، هرجا دیدید که فقه یک جایی با اخلاق دارد فهر می‌کند ولو از یک منهج دقیقی هم به نظر آن مستتبط برآمده باشد، بفهمید یک جای کار اشکال دارد و آن فقه در یک جایی می‌باید یک عنصری در او

اضافه می شد و یا یک مقدمه ای در زمرة مقدمات آن می آمد و نیامده است. مگر می شود فقه با اخلاق و اینها حتی بی تفاوت باشد؟! اینها ابعاد فقه هستند و اصلاً برای آن آمده است.

سؤال: لازمه اش این نیست که ما قبلش اخلاق و معنویت را تعریف کنیم؟

استاد: طبعاً، اینها مقدمه ها هستند، ما به یک حدی رسیدیم می گوییم ما فقه را عرضه می کنیم و اگر به این فقه عمل شود عدالت را به تمام معنا تحقق می بخشد. اخلاق را به تمام معنا محقق می سازد، معنویت را به جمیع سطوحش در جامعه محقق می سازد. ما نمی توانیم فقه را منعزل و جدا، تازه ما خود فقه را هم داریم منعزل می بینیم حالا ای کاش فقط انزال فقه با علوم باشد، حالا اینها بحث های دیگری است که باید در فلسفه فقه مطرح شود.

البته اینها به معنای دست شستن از منهج مألف نیست. ما هیچ منهجی جز همین منهج مألف فقها نداریم. متنهای سخن اضافه آن است که این منهج، لابد آن یتنقح، یتحقق، یتحصل، یتعمق؛ عمق پیدا کند، تنقح پیدا کند، تکامل پیدا کند، اینها باید باشد.

فقه مناسبات اجتماعی ملی و فقه مناسبات اجتماعی مذهبی. این مذهبی دیگر با ملی کار ندارد، مثلاً فرض کنید شیعه در چندین کشور هست. اصلاً چرا چالش هایی در فضای مذهب ما ایجاد می شود؟ چرا هر کس یک رویکردی می گیرد؟ چون اینها براساس سلیقه است نه براساس فقه! هرجا فقه باشد خط کشی شده است. خوب اینها را باید به فقه بیاوریم و بحث کنیم. فقه مناسبات اجتماعی اسلامی ما با اهل سنت ذیل همین بحث است. همین وحدت اسلامی و مناسباتی که باید داشته باشیم و بدء بستانها و کناره هم بودن، اینها چون بحث نشده است، مشکلات دیده می شود.

حتی فقه مناسبات جامعه دینی فراتر از اسلام. مسائل ما و اهل کتاب اینجا مطرح می شود. باید بحث کنند و اگر نکنند بخشی از فضای بین المللی به حال خودش واگذاشته می شود. نه فقط به حال خودش واگذاشته ایم و رها شده که آنجا خاستگاه مشکلاتی برای ما می شود کما اینکه خیلی جاها می شود.

فقه مناسبات جامعه بشری. جامعه بشری خیلی مقوله مهمی است، خیلی خردمند دارد، مباحث فراوانی دارد، ما نباید اینها را رها کنیم. جامعه بشری اتفاقاً در منطق دینی ما خیلی از آیات و روایات به اینها پرداخته است. خوب اینها را باید بپردازید. خواهید گفت حالا اینها را نپرداختیم چه اشکالی دارد؟ خوب نپردازید می بینید فقه تان مخصوص همین قم و بعضی از متدينان می شود. ما می خواهیم در فضای بین المللی بینیم جامعه انسانی چیست و چه مناسباتی دارد، درون این بحث ها فقه مناسبات بین دولت ها، بحث دیپلماسی مطرح می شود، مناسبات فراوانی مطرح می شود، اینها را که نمی شود به حال خودش رها کنیم، بله اینها باید بحث شود.

مثلاً در ذهن ما رفته است که هرجا که دیگر کسی متدين نیست اصلاً سر به تنش نباشد و اصلاً جامعه انسانی نیست. در المیزان دیدم که ایشان روی جامعه انسانی براساس یک آیه تمرکز می کند. خوب ما باید تعریف کنیم که مورد سوء استفاده خیلی از این غربی ها و اینها قرار می گیرد، همین مفاهیم

را آنها دارند متنهای آنها به گونهای دیگر به آن جهت می‌دهند. خوب ما هم بیاییم بحث کنیم، ما هم نگاه خود و منطق خودمان را که آنجا وقتی شما حکم را نداشته باشید مشکل ایجاد می‌شود.

پس یکی فقه مناسبات دینی در «قل يا اهل الكتاب تعالوا...» که زیاد هم هست، دیده می‌شود. این هم یک رشته‌ای از فقه است و باید بحث شود، همه را هم پوشش می‌دهد الی یوم القيمة هرچه آمد ذیل این بگنجانید، فقه تعامل با طبیعت، همین محیط‌زیست و خیلی از مباحث همه اینجا جا می‌گیرد و هکذا.

### ساختار منطقی همراه با چند قاعده

به نظر من یک منطق مشکل و متضمن از این سه بند را البته با اضافات و تکمیل‌کردن‌ها و باید ایجاد کرد. نمی‌خواهم بگوییم این درست است، باز اصرار می‌کنم که نمی‌خواهم بگوییم این درست است ولی می‌خواهم این را بگوییم که شما ساختار فعلی فقہ‌تان به درد پوشش‌دادن نمی‌خورد، بیایید یک منطقی را بشناسید و این منطق را براساس یک ساختاری ایجاد کنید ولی هر ساختاری ایجاد کنید ساختاری باشد که چند تا قاعده در او رعایت شود:

۱. همه مسایل موجود کلان بشریت را بشود در دلش جا داد؛
۲. اینکه مسایل در حال زاده شدن را هم بشود حتی المقدور ذیلش گنجاند؛
۳. نگاه حیثیتی داشته باشید؛ یعنی حیثیت مسایل جهان را، آن حیثیت اصلی‌اش را منظور و ملحوظ بدارید.

مثلاً اگر گفتم فقه مناسبات، مناسبات واقعاً خودش یک حیثیت مهمی است برای جامعه امروزی بشر. فقه‌تان هم آن را دربر بگیرد. مناسبات بساط علمی‌اش را پهن کند، یعنی نرویم دنبال یک اصطلاحات خودساخته! نرویم به دنبال یک اصطلاحاتی که با ادبیات کنونی قهر است!

### بخش پرسش و پاسخ

#### گستره فقه مادر

سؤال: شما سه قسم فقه را فرمودید. آیا فقه مناسبات شامل اینها می‌شود؟

استاد: نه، فقه مناسبات مثلاً مناسبات شیعه و سنی، فقه مادر نیست. مثلاً آن حقوق و قتل خروجی آن را می‌گیرید در همه اینها می‌آید ولی خودش باید مستقل‌باشد؛ مثلاً فقه جهانی شدن وقتی می‌آید در مناسباتش باید حاصلش را رعایت کنید؛ اما فقه مناسبات تنها فقه مناسبات یک جامعه است.

سؤال: اینها با هم تداخل ندارد؟

استاد: تداخل به این معناست، من برای گرفتن تداخل‌هایش گفتم. تداخل‌هایش به این معناست که خروجی بخشی از آنها درمی‌آید. اصولاً تداخل در سیستم کنونی فقه ما هم هست، متنهای ارجاع می‌دهند. یعنی یک مسئله را چندجا مطرح می‌کنند بعد می‌گویند و قد استوفین بحث فی ذلک در کتاب

فلان، یک جایی را مادر قرار می‌دهیم و آن را آنجا می‌فرستیم. من می‌گوییم نه؛ مثلاً حقوق در مالکیت می‌آید، در پزشکی می‌آید اصلاً فقه پزشکی را فقه بدن قرار دهیم، که درون او مسایل پزشکی می‌آید، مثل تغییر جنسیت، شبیه‌سازی و... . می‌گویید علم‌الابدان و علم‌الادیان، ما خود بدن را، اینکه طبیعت نیست بدن است یک فقهی دارد، فقه جسم و فقه بدن، فقه پزشکی یا هر اسمی.

### گستره فقه‌های ایجادی

سؤال: فقه سوم را فرمودید همان فقه‌هایی که باید ایجاد شود. چون سؤال این بود که فقه سوم چه بود، می‌گوییم فقه سوم همان فقه‌هایی است که باید ایجاد شود شامل فقه ارتباطات و حقوق و اینها درست است؟

استاد: بله من بیشتر سخنم بر این است که شما یک عناوینی را انتخاب کنید که این عناوین دارای چندویژگی باشد. یکی اش این است که کلان باشد به‌گونه‌ای که استیعاب نسبت به ما هو موجود داشته باشد و نسبت به آنچه که سیحصل و یتحقق ان شاء الله در مستقبل، آنها را هم بگنجانید. لذا بر چندعنصر کلیدی تأکید کردم: یکی مناسبات است، یکی ارتباطات است، یکی حقوق است، یکی طبیعت چون طبیعت مناسبات بشر که نیست. بعد مناسبات را هم چندلایه کنید آن بحث‌های دیپلماسی و اینها که چه احکامی دارد در همان مناسبات می‌آید، در مناسبات جامعه انسانی یا جامعه دولی می‌آید.

سؤال: اینها زیرمجموعه حقوق می‌توانند باشد؟

استاد: نه آنجا هم مناسبات هست ولی حیثیت مناسبات مطرح نیست. حق مطرح است که شما چه حقی دارید متنها خروجی‌های این را در مناسبات بیرون بیاورید، خود مناسبات داشتن مثلاً وحدت داشتن، ما یا وحدت باید داشته باشیم یا نداشته باشیم تا کجا باید داشته باشیم؟ با اهل کتاب وحدت داشته باشیم یا ن؟ و مناسبات با گرفتن حقت از آنها.

### ورود فقه حاضر در ساختار یادشده

سؤال: مواردی که شما فرمودید خود مباحثی را که تابه‌حال در فقه بوده شامل نمی‌شود. آیا اینها در کنار آنهاست؟

استاد: چرا می‌شود. حالا البته من چندین مورد گفتم، مثلاً شما نگاه کنید بخواهد همان فقه گذشته را در دل اینها بگنجانید. مثلاً فرض کنید صید و ذبائح، این می‌تواند در زمرة فقه تعامل با طبیعت قرار گیرد، چون آنجا قلمرو پیدا می‌کند. یا مثلاً فقه العبادة را باید در فقه العبادة والعبدية داشته باشیم. یعنی به نظر من اگر ما این را جبران کنیم همه مواردی که در حال خلق شدن است را جبران می‌کنیم. حالا اینها مثال بود تا حدود بسیار قابل ادرج در ذیل اینها هست یا از سنخ ارتباطات است یا از سنخ حقوق. بیشترین مباحث الآن حقوق بشر و این حرف‌ها در آنجا قابل ادراج است. یا از سنخ مناسبات است که این خیلی مهم است و می‌شود آنجا گنجاند یا بخشی از آن فقه منهجی است، مثلاً فقه جهانی شدن را

بعضی تصور می‌کنند که حالا فقه جهانی شدن یک فقهی است از نوع فقه غیرمنهجی؛ اما به نظر من فقه منهجی است.

### اجتهاد کامل

سؤال: دغدغه‌هایی که فرمودید تقریباً از خیلی وقت پیش ایجاد شده است، یعنی شاید تمام طلبه‌ها این دغدغه را در حوزه دارند. شهید مطهری هم همین دغدغه‌ها را داشتند. تقریباً ۴۰-۵۰ سالی هست که این دغدغه‌ها وجود دارد؛ اما تا کی می‌خواهد دغدغه باشد، یعنی اینکه دغدغه باشد و بعد عنوان می‌شود و طرح می‌شود آیا کفایت می‌کند؟

استاد: دغدغه‌ها خودش یک سیر تطوری داشته است. در ابتدا به صورت اجمال پدید آمده که باید فقه پاسخ بگوید و آنچه که بر زبان فقها تردد پیدا می‌کرد همین بود که باید فقه پاسخ‌گو باشد. بعد یک مقدار تحول پیدا کرد و این وضعیت پیش آمد تا اینکه گفتند اجتهاد را باید متحول ساخت. یک مدتی هم سرگرم این شدند که ابزار کار اجتهاد باید ابزار کار کامل‌تری باشد اما نگفتند چه کمالی باید ایجاد شود، مصدق این کمال چیست؛ بلکه فقط می‌گفتند اجتهاد باید از این اجتهاد در جازنده بیرون آید. گاهی لفظ پویا می‌آوردند، گاهی الفاظ دیگر بکار می‌برند و کلاً در همین حد بودند.

بله، شهید مطهری البته دو عنصر منهجی را ایجاد کرد و آن این بود که شما باید و همین تبدل موضوع را انجام دهید. گرچه امام فرموده است و قبلش هم شهید مطهری فرموده بود. شاید شهید مطهری جزو دعاء اصلی و دعوت‌کنندگان اصلی به این باشد. او بحث مالکیت‌ها را مطرح کرد، حالا با مثالش کاری نداریم اما اصل فکرش را ایشان داشت. یکی هم ایشان آمد و گفت: چتر قاعده‌های فقهی را بیابید روی این مسایل جدید بگسترانید.

شهید مطهری دو تا حرف منهجی زده است، من از او دیدم و پیشتر هم ندیدم و خیلی هم مهم بود. پس یک بخشی هم از دغدغه‌ها این بود. بعد امام تشریف آوردند و بحث زمان و مکان و نظام‌های کنونی را مطرح کردند. این هم یک عنصر منهجی بود ولی کاری به توسعه فقه نداشت، کاری به منهج فقه داشت. خوب، خیلی مهم بود و همچنان حرف اصلی و بزرگ که همچنان ناگفته و نابحث شده باقی‌مانده همین حرف امام است که خیلی هم ظرفیت دارد و خیلی مهم است. منتها ما عادت داریم حرف‌های مهم و بزرگ را نمرّ عليها مرور الکرام! از کنار این حرف امام خیلی عادی رد شدیم، این هم یک بخشی بود.

بعد یک بخش دیگر و یک تحول دیگری در حوزه پدید آمد و گفتند فلسفه فقه ایجاد شود. فلسفه فقه یعنی ایجاد یک علم برای آنچه که در هیچ علمی بحث نمی‌شود و اتفاقاً در علم اجتهاد هم تأثیرگذار است، پیش‌فرض‌شناسی و روش‌شناسی، اینها مطرح شد.

آنچه که من عرض کردم یک حرف دیگری است، سخن من در منهج نبود. البته بحث منهج بحث مفصلی است و خیلی باید روی منهج کار کنیم. بحث من در ساختار علم بود، ساختار علم که یستوعب

الموضوعات المستجدة. با این سه مدلی که عرض کردم، این را باید بحث کنیم، چون شما می‌پذیرید که اگر درون علم نیاید آن موضوع اصلاً موردبحث قرار نمی‌گیرد، چگونه باید، چه ساختاری باشد و... . البته یک تحولی هم همیشه از دیرباز بوده است. مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری هم گفته است نجفی‌ها هم گفته‌اند، ایرانی‌ها هم گفته‌اند که ما بیاییم فقه را تخصصی کنیم و از دل آن، آنچه برآمد لیستی از رشته‌هایی که هیچ‌گاه هم در حوزه، تخصصی نشده است؛ مثل: فقه اقتصادی، فقه سیاست، فقه چه و چه، اینها درست شده است. متنهای حرف من این است که این تخصص‌ها جای خودش؛ اما بیایید اول منطق ساختاری علم را شناسایی کنید، تا بر آن اساس عناوین باز کنید. یعنی همین طور تندتند عنوان باز نکنیم. این خودش بعد یک آفت می‌شود و نمی‌شود جمعش کرد. ممکن است صدسال ما با این سرگرم شویم! ما باید ساختار علم را از درون متحول کنیم. البته این، شجاعت هم می‌خواهد. ساختار هم که از طرف خدا نیامده است، شریعت از طرف خدا آمده است اما ساختار از طرف بشر آمده است. یک زمانی مضرایه نبود، بعد مضرایه را ایجاد کردند. یک زمانی شرکة الوجه نبود، بعد فقهای سنی در فقه اضافه کردند. در فقه ما اصلاً نیست در فقه اهل‌بیت این شرکت‌های چندگانه نیست. خوب این را اضافه کردند، حالا چون اضافه کردند و چون فلان فقیه اضافه کرده است، ما بگوییم مقدس است و باید تا آخر همین‌گونه باشد، نه! شما می‌توانید اضافه کنید، کم کنید، لذا این دغدغه‌ها هم خودش تحول و تطوری داشته است.

سؤال: منظور اینکه کی به سرانجام برسد؟

استاد: خوب، سرانجام همین است که دغدغه‌ها گاهی در مرحله ابهام است. اما در حالت ابهام به‌جایی نمی‌رود و باید تفصیلی بشود. اول بدانیم و بعد راهکار هم بدھیم. متنهای یک مشکلی که هست این است که در حوزه‌های علمیه همه به یک‌معنا خوف دارند از اینکه تحولی ایجاد کنند! من معتقدم در یک جایی به شکل مختصر و امتحانی و تمرینی اعمال بشود، بعد به جاهای دیگر سرایت پیدا کند. البته خیال هم نکنید که ما دائم درجا می‌زنیم. این بحث‌ها وقتی تراکم پیدا می‌کند نسل امروز که فردا روی کار می‌آید یک‌دفعه اینها یک کاری می‌کنند. اصولاً فکر همیشه خردخرد و یواش‌یواش می‌آید، متنهای مشکل ما این است که دغدغه فraigیر نیست و دغدغه گاهوبیگاه مطرح می‌شود.

اولاً دغدغه اجمالی و غیرتفصیلی بیان می‌شود و ثانیاً دغدغه در قبالش پیشنهاد و راهکاری ارایه نمی‌شود و ثالثاً راهکاری هم که ارایه می‌شود بعضی‌ها حاضر نیستند عملی کنند؛ اما بدانیم اگر نسلی با این ادبیات بزرگ شد خودش سرانجام چاره‌ای خواهد اندیشید.